

پیشخوان

«جلال ناخوانده»

در آیینه یک گفت و شنود بلند

در فهم بایسته کلان پروژه فکری آل احمد

■ شاهد توحیدی



است که می‌کوشد مفهوم و شرایط تاریخی عرضه‌دو اثر «فرزدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» را مورد بازخوانی قرار دهد. این پژوهش همچنین دارای پیوست‌هایی نیز هست که فهم محتوا را آسان‌تر می‌سازد.

خبرگزاری ایبنا در بازنامه‌ی محصولات این‌کتاب، به نکات بی‌امده اشارت برده‌است: «این کتاب نه نقد تحلیلی‌ساختار و محتوای افکار و اندیشه‌های جلال آل‌احمد است و نه در پی دفاع از شخصیت و احوال و آثار او، بلکه کندوکاوی تازه، روشمند و هدفمند در یک سند تاریخی مکتوب است. غلام‌رضا خاکی در جلال ناخوانده، سیر شکل‌گیری دو اثر معروف آل احمد، یعنی غریزدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران را نشان می‌دهد. نگارنده برای کاوش در یادداشت‌های جلال، ریکورد خاطر‌خوانی تحلیلی را با هدف تاریخ‌نگاری فکری به کار گرفته و در فرایند کار، از همراهی محمدحسین دانایی خوارزده جلال برخوردار بوده‌است.

دانایی از نزدیک در جریان امور مربوط به زندگی دایی خود قرار داشته و در فرایند اجرایی تدوین کتاب‌های غریزدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران نیز نقش داشته‌است. خاکی درباره این اثر تأکید کرده‌است: آل‌احمد، یکی از شاخص‌ترین چهره‌های روشنفکری ایران معاصر است. آثار او هم از نظر محتوا و هم از نظر فرم، دارای اهمیت هستند. آل‌احمد در گشت‌وگذارهایش با حزب‌ها



نیمه دوم دهه۲۰ جلال آل احمد. عکس از ابراهیم گلستانی

و مکتب‌ها، شک‌های فکری و فلسفی گوناگونی را تجربه کرد. او آثار مهم خود را در میانسالی نوشت. کندوکاو در آن دسته از آثار او – که جزم میراث جریان‌ساز تاریخ روشنفکری ما هستند– یک ضرورت است. لذا آثار او را باید نیک شناخت تا بتوان آنها را نقد کرد، زیرا ارجاع تاریخی به آنها هم می‌تواند، الهام‌بخش مقاومت در برابر ایدادگی باشد و هم غلط‌انداز نغی‌های فرصت‌سوز. این کتاب در چهار پاره شامل: در آستانه گفت‌وگو، کندوکاوی درباره کتاب غریزدگی، درنگی در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران و پیوست‌ها تدوین شده‌است. چنانکه ناشر در معرفی این کتاب خاطرنشان می‌سازد: این کتاب برگی است از دفتر تاریخ معاصر ایران. تاریخی پر فراز، فرود، ظهور، افول چهره‌ها و جریان‌هایی که هر یک به زعم خود کوشیدند، تا موقعیت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران را در برهه‌ای حساس از تاریخ این مرموزوم توصیف کنند و هر کدام راهی را پیش روی سیر تمدن ایران‌زمین بگشایند.

آل‌احمد نیز بی‌شکی از تأثیر‌گذارترین چهره‌ها در تاریخ معاصر ماست که سعی داشت تفسیر و روایت شخصی خود را از موقعیت ایران و ایرانی، در جهانی که با شتاب در تحول و جنبش بود، ارائه کند. اینکه چقدر موفق شد و تفسیر و راه‌حلش تا چه حد به سیر حوادث و حرکت جامعه مؤثر افتاد، چیزی است که تاریخ در باره‌اش داوری خواهد کرد. اما روشن است که صرف‌نظر از نتیجه این داوری، تردیدی در بلندی جایگاه و تأثیر او بر سرنوشت جامعه معاصر ما نیست.

نظر به اهمیت شخصیت و آرای آل‌احمد، هر سندی که بتواند نوری بر زندگی و افکار و آرای او بتاباند و ما را به شناخت دقیق‌تر و عمیق‌ترش نزدیک‌تر کند، شایان توجه و اعتناست... انتشارات هرمخ این کتاب را در ۳۰۴ صفحه با قیمت ۲۱۰هزار تومان منتشر کرده‌است...»

■ پروین قائمی

روشنفکری ایرانی از بدو پیدایش، کمتر از خویش‌تاب انتقاد نشان داده‌است! کسانی که از درون و بیرون این جماعت آنان را استیضاح کرده‌اند، پس معدود بوده و بهایی‌سنسنگین پرداخته‌اند. سید احمد فردید، سیدجلال آل احمد و دکتر علی شریعتی، شاهده‌ی پر ایمن مدعا هستند. این نقد گریزی که کار روشنفکری را به سخافت و عوام‌زدگی کشانده‌است، پس در خود گوزارش و تحلیل می‌نماید. مقال بی‌امده در صدداست تا با نگاهی تاریخمند، بر این موضوع پیردازد. امید آنکه علاقمندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■ ■

■ سخن نخست، زوال روشنفکری در تاریخ معاصر

سخن را با تعبیر شفاف و روشنگرانه زنده‌یاد جلال آل‌احمد، درباره زوال روشنفکری در عهد رضاخانی آغاز می‌کنیم. او درباره روشنفکران قبل از شهریور ۱۳۲۰ نوشت: «چه بازی‌هایی که راه نینداختند. از مورخ دانشمند و محقق کنجگاو، یک پیغمبر دروغی می‌سازند، سازنده اباطیل و آیه نازل کن. تا فوراً در شرب البهود پس از شهریور ۲۰، در حضور قاضی دادگستری ترور شود و ما اکنون در حسرت بهمانیم که تنها تاریخ‌نویس صالح زمانه پیش از آنکه کارش را تمام کند، کارش تمام شده‌است...»

■ روشنفکری در آغازین گام‌های خوش در ایران

آغاز جنبش روشنفکری و پیدایش گروه روشنفکران در ایران با هدف نوسازی جامعه، به دوره مشروطیت برمی‌گردد. روشنفکران دوره مشروطه تا پایان دوره پهلوی، در جامعه نقش دوران‌سازی را به عهده داشتند

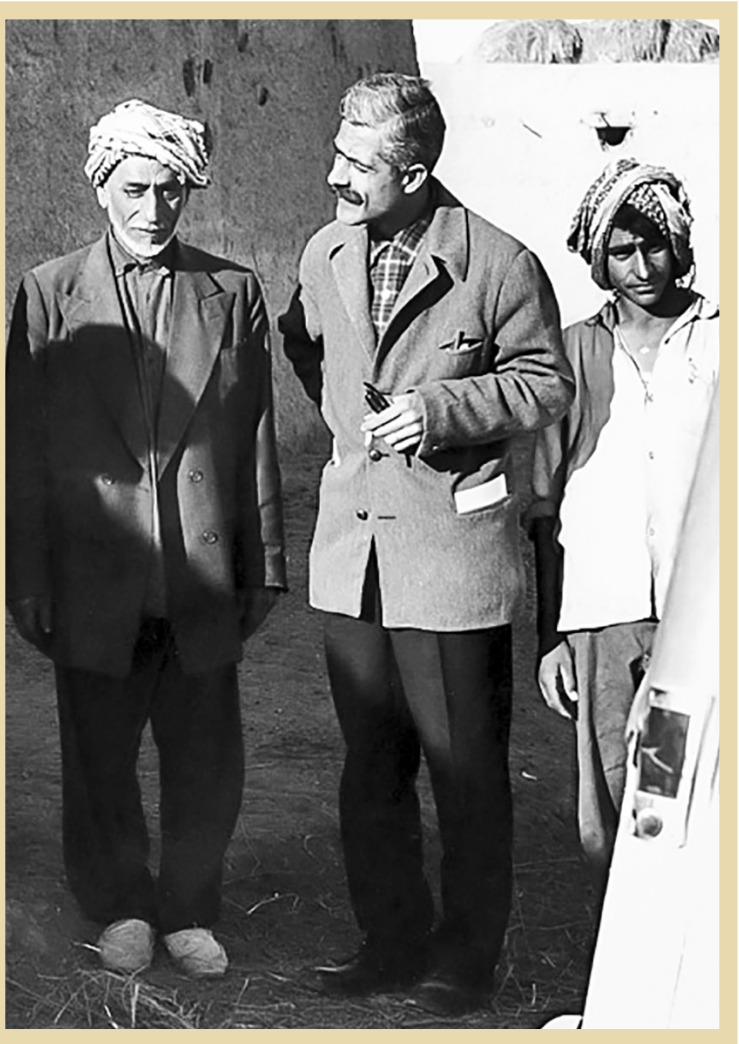
و به قول خودشان، پیشقراولان تجدد و مدرنیته بودند. پرش مهمی که در این زمینه پیش روی مافرا دارد، این است که چرا جریان روشنفکری به‌تدریج تأثیر اجتماعی خود را از دست داد و پس از انقلاب اسلامی،

برخلاف جماعتی که امروز خود را روشنفکر قلمداد می‌کنند، نقش آل احمد و شریعتی در افتادن با کلیشه‌های رایج زمانه بود و فریادزدن در مقطعی که دیگران به‌کلنت می‌افتادند. روشنفکری ما اکنون،

تبدیل به یک صنف شده و به همین دلیل شجاعت و چالاکی خود را از دست داده و در دایره بسته افکاری که رسانه‌های قدرتمند غرب به شکلی مستمر القا می‌کنند، گامی، افزایشی و عمده‌ای را می‌شوراند و تمام

تاریخ

۱۸۵۲۳۰۶۰



۱۳۴۰- جلال آل احمد در سفر به سربل خداب

د

جلال آل احمد رفتارهای ناراست روشنفکری ایران را، حاصل کم‌خونی این جریان می‌داند و می‌نویسد: «نخستین بازی آنها، زر تشتی‌بازی بود. به دنبال بدآموزی‌های تاریخ‌نویسان غالی دوره ناصری که نخستین کسانی بودند که در مقابل پیشرفت رنگ احساس حقارت و علل عقب‌ماندگی ایران را در آنجا جست‌وجو کردند... در طول ۲۰سال قبل از شهریور ۱۳۲۰ و دوران حکومت رضاخانی نیز بار دیگر سوره فروهر بر در و دیوارها پیداشد که یعنی خدای زرتشت را از گور در آورده‌ایم...»

خواست و تمنای مخاطب می‌اندیشد و براساس آن، دانسته‌های گاه بسیار خود را سامان می‌دهد و ارائه می‌کند.

■ روشنفکرانی که به آگاهی خویش، «طمینان مطلق» دارند!

شریعتی دمو کراسی غربی را «دمو کراسی رأس‌ها و نه رأی‌ها» می‌دانست و آل‌احمد خطر بزرگ استعمار را با نقاب دمو کراسی گوشزد می‌کرد، اما جریان روشنفکری امروز ما به قول شهید آیت‌الله مطهری که «بخش‌هایی از روحانیت ما را عوام‌زده می‌دانست»، عوام‌زده است. زیرا به جای تولید فکر و هدایت جامعه، به مصرف‌کننده افکار دیگران تبدیل شده و این فضیلت بزرگ را، به ثمن یخس فروخته‌است. روشنفکر امروز می‌گردد تا ببیند سلیقه زمانه چه اقتضای می‌کند و مردم عوام چه چیزی را می‌پسندند و به دلیل دستیابی به منابع اطلاعاتی فراوان، همان‌گزاره‌ها را در لاف‌ها غفلایت و گاه با رفتندهای بدیع هنری، به خورد جامعه می‌دهد و خود دچار آگاهی کاذب می‌شود و دیگران را هم در این زمینه دچار توهم می‌کند و اینگونه‌است که جامعه به جای پیشرفت در مسیر تعقل و تحلیل و خودآگاهی، عقب‌گرد می‌کند و

در بزنگاه‌های تاریخی واکنشی را از خود نشان می‌دهد که خواست و هدف دشمن است! روشنفکر امروز، از آگاهی مطلق خود مطمئن است و نیازی به کسب آگاهی نمی‌بیند. او ترجیح می‌دهد بنشیند و ندانم‌کاری‌ها را تماشا کند و بوزخند بزند و اگر لازم شد گاهی در میهمانی‌ها شرکت کند که اظهار فضل‌های تکراری کند، یا از او تجلیل به عمل آورند و برایش کف بزندان‌فروقی بسیار است بین روشنفکر امروز بامثال آل‌احمد و شریعتی که وقتی از آنان تمجید می‌شد، این کار را توہین به خود تلقی می‌کردند و چهره در هم می‌کشیدند! بلاشک در انتقادی که به امثال این دو، به‌عنوان چهره‌های شاخص روشنفکری در تاریخ معاصر وارد می‌کنند که آنها کم‌سواد و بی‌مایه بودند، اگر از این منظر نگریم که روشنفکری کسب‌وکارشان نبود و به همین دلیل از خدمت و خیانت روشنفکران می‌گفتندد و رویرویی با قدرت سیاسی زمانه کمترین کارشان بود، پذیرفتنی است! آنها آنقدرها باسواد نبودند که به جای زدن حرف خودشان، عقاید فیلسوفان شرق و غرب را به عنوان دلایل استحکام سخنان خود مطرح کنند. نقش آنها، در افتادن با کلیشه‌های رایج زمانه بود و فریادزدن در جاهایی که دیگران به لکنست می‌افتادند. جریان روشنفکری امروز ما، تبدیل به یک صنف و طبقه شده و به همین دلیل شجاعت و چالاک‌ی خود را از دست داده و در دایره بسته افکاری که رسانه‌های قدرتمند غرب به شکلی مستمر القا می‌کنند، گامی افزایشی می‌کند و عده‌ای را می‌شوراند و تمام!

بدیهی‌است، مطرح کردن آل‌احمد و شریعتی به عنوان نمادهای روشنفکری قبل از انقلاب اسلامی به مفهوم پذیرش همه گفته‌ها و نوشته‌های آنان نیست که شیوه رویارویی آنها با جو زمانه و دهه‌های اول انقلاب به آشار و افکار چهره‌های چون عبدالکریم سروش نشان می‌داد، با آنچه که امروز از تأثیر گذاری جریان روشنفکری شاهد هستیم، قابل قیاس نیست. روشنفکران امروز، هم مشهورند و هم کاری محبوب، امسا این شهرت و محبوبیت، کوچک‌ترین تأثیری در جامعه‌ندار و چیزی شبیه به شهرت و محبوبیت بازیگران سینما و بازیکنان فوتبال است که تنها به کار مراسم تجلیل و تشییع و رونمایی از کتاب‌ها و روی صحنه رفتن‌ها و جایزه گرفتن‌ها می‌آیند! همان که آل‌احمد«بنت‌المجالس»اش می‌نامید و از آن می‌نالد. چه شد که کار جریان روشنفکری به اینجا کشید و از موتور محر که فکری و اجتماعی، تبدیل به جریانی شد که در تحولات سیاسی و اجتماعی نقش تعیین کننده ندارد و قادر نیست برای هیچ یک از مشکلات فراوان جامعه، راه‌حلی ارائه کند؟ در حالی که روشفکر امروز از نظر تولید محتوا و تنوع موضوعات مورد توجه خویش، بسسپار پر کارتر از روشنفکران پیشین است. روشنفکر کنونی تقریباً به تمام حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، فلسفی، هنری، زیبایی‌شناسی و... وارد می‌شود و سخن‌پردازی می‌کند، اما عقیم بودن جریان روشنفکری، امری آشکار و غیر قابل انکار است. علت چیست؟ به نظر می‌رسد، جریان روشنفکری، نقش اصلی خود را از دست داده و تبدیل به دنباله‌رو امواج اجتماعی شده‌است. روشنفکر امروز به قول دکتر شریعتی: «پشت سر مردم سینه می‌زند!» و جلودار نیست. امثال آل‌احمد و دکتر شریعتی اگر شہرتی داشتند، آن را در خدمت افکارشان قرار می‌دادند و روشنفکر امروز برعکس عمل می‌کند و فکرش را، در گرو شهرتش می‌گذارد! آنها ترسی نداشتند که در مقابل جریان‌های فرهنگی پر قدرت و نفوذ بایستند و با آنها مخالفت کنند، اما روشنفکر امروز ابتدا به

به جریانی ناآکامر تبدیل شد؟ شاید کمتر کسی در این موضوع به خود تردید راه دهد که بین اقبالی که از کتاب‌های جلال آل‌احمد و سخنرانی‌های دکترعلی شریعتی به عمل می‌آمد و حتی اقبالی که جامعه در دهه‌های اول انقلاب به آشار و افکار چهره‌های چون عبدالکریم سروش نشان می‌داد، با آنچه که امروز از تأثیر گذاری جریان روشنفکری شاهد هستیم، قابل قیاس نیست. روشنفکران امروز، هم مشهورند و هم کاری محبوب، امسا این شهرت و محبوبیت، کوچک‌ترین تأثیری در جامعه‌ندار و چیزی شبیه به شهرت و محبوبیت بازیگران سینما و بازیکنان فوتبال است که تنها به کار مراسم تجلیل و تشییع و رونمایی از کتاب‌ها و روی صحنه رفتن‌ها و جایزه گرفتن‌ها می‌آیند! همان که آل‌احمد«بنت‌المجالس»اش می‌نامید و از آن می‌نالد. چه شد که کار جریان روشنفکری به اینجا کشید و از موتور محر که فکری و اجتماعی، تبدیل به جریانی شد که در تحولات سیاسی و اجتماعی نقش تعیین کننده ندارد و قادر نیست برای هیچ یک از مشکلات فراوان جامعه، راه‌حلی ارائه کند؟ در حالی که روشفکر امروز از نظر تولید محتوا و تنوع موضوعات مورد توجه خویش، بسسپار پر کارتر از روشنفکران پیشین است. روشنفکر کنونی تقریباً به تمام حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، فلسفی، هنری، زیبایی‌شناسی و... وارد می‌شود و سخن‌پردازی می‌کند، اما عقیم بودن جریان روشنفکری، امری آشکار و غیر قابل انکار است. علت چیست؟ به نظر می‌رسد، جریان روشنفکری، نقش اصلی خود را از دست داده و تبدیل به دنباله‌رو امواج اجتماعی شده‌است. روشنفکر امروز به قول دکتر شریعتی: «پشت سر مردم سینه می‌زند!» و جلودار نیست. امثال آل‌احمد و دکتر شریعتی اگر شہرتی داشتند، آن را در خدمت افکارشان قرار می‌دادند و روشنفکر امروز برعکس عمل می‌کند و فکرش را، در گرو شهرتش می‌گذارد! آنها ترسی نداشتند که در مقابل جریان‌های فرهنگی پر قدرت و نفوذ بایستند و با آنها مخالفت کنند، اما روشنفکر امروز ابتدا به

دغدغه دادن، در حالی که می‌توان آسوده زیست و گذران کرد؟

■ پیامبران با کتاب و تریبون، اما بی‌مخاطب!

امروز جریان روشنفکری هم کتاب دارد، هم تریبون‌های متعدد سخنرانی و هم فضای بی‌در و پیکر مجازی و رسانه‌ها و شبانه‌روز هم در حال تولید شبه‌فکر هاست، اما خود به نیکی می‌داند تأثیر چندانی ندارد و کسی به گفته‌هایش وقتی نمی‌گذارد. امروز دست روشنفکر –و هر کسی – برای بیان عقایدش از هر زمان دیگری بازتر است و دیگر بهانه سانسور، کار آیی خود را از دست داده‌است، چون اگر صاحب سخنن را از در برانند، به طرف‌العینی از صدها پنجره وارد خواهد شد. مشکل امروز جریان روشنفکری این است که به‌شدت درگیر شهرت، عکس، مصاحبه و زینت بخشیدن به رسانه‌ها و سری توی سرها در آوردن –به هر قیمتی شده و خود را در حد سلبیریتی‌ها پایین آورده‌است. روشنفکر امروز شاید زیاد حرف بزند و زیاد بنویسد، ولی خودش در صورتی که به غفلت مزمّن گرفتار نشده باشد، بیش از هر کسی می‌داند، سخنانش «هیاهوی بسیار برای هیچ» است.

ظواهر اما نشان می‌دهند، روشنفکران مشتریان فراوان دارند و شاید همین پرروفتی بازار، آنان را دچار توهم تأثیر گذاری کرده‌است. آنها حرف‌هایی را می‌زنند که مخاطبان دوست دارند و مخاطبان هم با تجلیل‌ها و هوچی‌گری‌های رسانه‌ای، چاله چوله‌های روحی آنها پر می‌کنند، معامله بر سربرد! مخاطبان زنده به آنها القامی‌کنند که چه‌ها بگویند تا جامعه ببینند و آنها هم با آراهه‌های مدرن و به ظاهر عقلانی، همان عقاید پوپولیستی را به شکلی فلسفی و گاه عرفانی به مخاطب برمی‌گردانند. در این تعامل به ظاهر سازنده نه کسی دلخوری می‌شود، نه تلنگری به کسی زده می‌شود و نه آب از آب تکان می‌خورد! آل‌احمد ۵۰سال پیش پرسید: «روشنفکر ایرانی در کجا ایستاده‌است؟» به نظر می‌رسد امروز طرح این سؤال، از هر زمان دیگری ضروری‌تر است. روزگاری آیت‌الله مطهری، «مشکلات اساسی در سازمان روحانیت» را بر شمرد. امروز به نظر می‌رسد کسانی باید «مشکلات اساسی در سازمان روشنفکری» را اوکاوی کنند. جریان روشنفکری امروز به جای حضور تأثیر گذار در صحنه و ایجاد موج و به عهده گرفتن نقش پیشقراولی، دچار انفعال شده‌است و دغدغه‌هایی که روزگاری خواب را بر روشنفکران حقیقی حرام می‌کرد، امروز به جشن‌های تولد و رونمایی و پرده‌برداری از تندیس و مصاحبه‌های دهان پرکن برای نوزدها تبدیل شده‌است. بی‌تردید ادامه این روند، جامعه را دچار آسیب‌های فرهنگی فراوان خواهد نمود و زمام امور فرهنگی را به دست غارتگران دین و فرهنگ خواهد داد. مردم عادی مخصوصاً وقتی دغدغه غالب‌شان تأمین معاش باشد، فرصت و حوصله مطالعه و پیدا کردن راه‌حل‌های منطقی و اصولی برای مشکلات‌شان را ندارند. بدیهی‌است در جریان وضعیت کنی که مردم، به خصوص نسل جوان، در معرض انواع و اقسام افکار انحرافی از طریق رسانه‌های گسترده صهیونیسم جهانی هستند، روشنفکران نقش حیاتی‌تری به عهده دارند.

■ راهایی از ترجمه و عوام‌دگی، راه تجاتی برای روشنفکری

مربیان و روشنفکران جامعه، باید بیش از هر زمان دیگری جهاد فکری را تقسیم و معنا و مفهوم جدید مسائل فرهنگی جامعه بپردازند. متأسفانه به نظر می‌رسد، مردم جلوتر از روشنفکران حرکت می‌کنند و دست به اقداماتی می‌زنند و اقدام روشنفکران پس از اقدام آنها، به تحلیل عملکرد جامعه می‌پردازند و به جای جلودار بودن، نقش گزارا شگر را به عهده گرفته‌اند! فرد روشنفکر با یک فرد عادی در آن است که به شرط آزاد بودن، می‌تواند وقایع را تفسیر و معنا و مفهوم جدید خلق کند. روشنفکر است که می‌تواند از مفاهیم بی‌شماری که هر لحظه پدید می‌آیند، معنای درستی را به جامعه ارائه دهد و جامعه را به حال خود رها نکند که هر رزندی بتواند هر معنایی را به آن القا و مراد خودش را حاصل کند.

روشنفکر متعلق به مردم است، لذا باید ایده‌هایی را که قابلیت عملی شدن و ایجاد تحول فکری و اجتماعی را دارد، مطرح کند. نقد قدرت و طبقه اصلی روشنفکر است که حکم دیده‌بان جامعه را دارد. اوست که باید قبل از دیگران، بی‌عدالتی‌ها را ببیند و فریاد برآورد. روشنفکر در قبل مردم جامعه خوش، مسئولیت دارد و نمی‌تواند از کنار درد و رنج‌های آنها بی‌اعتنا بگذرد. برای روشنفکر جامعه خوش، مسئولیت است که روشنفکر امروز، ما، در بهترین وضعیت، شبه‌روشنفکر است، یعنی کسانی به این عنوان خوانده می‌شوند که سخنان آنان ربطی به وضعیت زندگی فعلی جامعه ندارد. البته روشنفکران معدودی هستند که ایده‌پردازی می‌کنند و انتقاد‌های سازنده‌ای را هم مطرح می‌سازند و به فکر درد و رنج مردم هستند، اما تبدیل به چهره‌های برجسته نمی‌شوند و صدایشان به گوش کسی نمی‌رسد و هم از این روی، تأثیر بایسته و باپسته‌ای ندارند.



۱۳۴۰- جلال آل احمد در سفر به سربل خداب